

زهد و سلوک شیعیان واقعی*

استاد علامه محمدتقی مصباح

چکیده

این مقال شرحی بر کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام پیرامون سلوک شیعیان واقعی توسط استاد علامه مصباح است. یکی از ویژگی‌های شیعیان واقعی، غم و شادی است که باید در هر دو اعتدال رعایت شود. اندوه، حزن و شادی هر دو می‌تواند دارای حکمت و آثار مثبت و یا منفی باشد. هر دو می‌تواند برای امور دنیوی و یا اخروی باشد. افراط در شادی و یا حزن برای امور دنیوی و یا اخروی هر دو نکوهیده است. ظلم‌ستیزی و ظلم‌پذیری نیز نتیجه نوع تربیت آدمی است. وجود انسان‌ها و نسل ستم‌پیشه محصول نظام تربیتی فاسد است. نظام تربیت دینی به این مهم بسیار تأکید دارد. همچنین پارسایی، پاک‌دامنی و مسئولیت‌شناسی، کمک و یاری به اسلام و کوشش همه‌جانبه برای گسترش آن، از جمله صفات شیعیان واقعی است.

کلیدواژه‌ها: زهد و شیعیان، غم و شادی، ظلم و ستم، پارسایی، پاک‌دامنی.

پسندیده بودن اندوه برای آخرت

اگر کسی از هدر دادن عمر خود و غذایی که به سبب گناهانش در انتظار اوست آگاه شود، ولی غمگین نشود، ایمانش ضعیف است. لازمه ایمان آن است که انسان پس از ارتکاب گناه ناراحت و نگران شود. کسانی که ایمانشان قوی است، حتی در قبال ارتکاب مشتهات و مکروهات نیز غمگین می‌شوند. وقتی می‌نگرند که می‌توانستند به جای فعل مکروه، فعل مباح یا مستحب انجام دهند، ناراحت می‌شوند که چرا عمر خود را صرف کاری کردند که گرچه موجب عذاب نمی‌شود، سود اخروی ندارد و چه بسا موجب خسارت و زیان آنها نیز شده باشد. کسی که به انجام امور مشته می‌پردازد، مانند کسی است که با سرمایه‌اش می‌توانست معامله‌ای انجام دهد و سودی کلان به دست آورد، اما آن را صرف کاری کرد که نه تنها سودی نبرد، بلکه شاید زیان و خسارت نیز دیده باشد. حتی کسانی که ایمانشان کامل تر است، گرچه عمرشان را بیهوده صرف نکرده‌اند و مرتکب گناه و حتی فعل مکروه نشده‌اند، از اینکه بهره بیشتری از عمرشان نبرده‌اند و منافع اخروی بیشتری کسب نکرده‌اند اندوهگین‌اند.

وقتی انسان به اشتباه و خطای خود حساسیت نشان داد و از آن غمگین شد، می‌کوشد که دیگر سرمایه عمر خویش را تلف نکند و آن را بیشتر قدر بداند. اگر پیش‌تر در انجام وظایف خود، از جمله در خواندن نماز کوتاهی می‌کرد، برای انجام کارها و وظایف برنامه‌ریزی می‌کند؛ به گونه‌ای که نمازهایش را اول وقت بخواند و نیمه شب نیز برخیزد و نماز شب بخواند. اما اگر در برابر کوتاهی‌هایش اندوهی به دل راه نداد، قدر باقی‌مانده عمرش را نمی‌داند و باکی از به هدر دادن آن و حتی ارتکاب گناه ندارد. چنین کسی خود را از گناه باز نمی‌دارد و نگران و ناراحت گناهانش نیست و با این توجیه که خدا گناهم را می‌بخشد،

چنان‌که در جلسه پیش گفتیم، یکی از صفات شیعیان خالص و واقعی در بیان نورانی امیرمؤمنان علیه السلام اندوهگین بودن دل‌های آنان است. به این مناسبت درباره غم و شادی و جایگاه ارزشی آنها و اینکه آیا آن دو حالت، به طور مطلق پسندیده‌اند یا نکوهیده، سخن گفتیم. حاصل بحث این شد که تشخیص ارزش یا ضدا ارزش بودن غم و شادی به دستگاه معرفتی، شناختی و ارزشی انسان بستگی دارد؛ دستگاهی که در آن تبیین می‌شود چه چیزهایی و با چه انگیزه‌ای خوب و ارزشمند یا بد و نکوهیده‌اند. گفته شد که در دستگاه ارزشی اسلام، توجه به کمبودها و مشکلات مادی و دنیوی و در نتیجه، اندوهگین شدن به سبب نارسایی‌های موجود در زندگی مادی و دنیوی مطلوب نیست و دنیا آن قدر ارزش ندارد که همه توجه انسان صرف آن شود؛ به گونه‌ای که از اندیشه درباره آخرت باز بماند و در نتیجه خسارت و زیان ببیند. البته باید در این زمینه اعتدال رعایت شود. حزن برای آخرت مطلوب و پسندیده است؛ چون موجب می‌شود انسان بیشتر قدر عمرش را بداند و آن را غنیمت بشمرد و به محاسبه کارهایی که می‌خواهد انجام دهد پردازد و آنچه را ارزشمندتر و خداپسندانه تر است و قلب امام علیه السلام را خشنود می‌سازد، انجام دهد.

کسی که گناهان فراوانی انجام داده، هرچند توبه و استغفار کرده باشد، یقین ندارد که آمرزیده شده باشد. وقتی می‌نگرد که سرمایه ارزشمند عمر خود را که می‌توانست در قبال لحظه لحظه آن ثواب و کمال فراهم آورد، تلف کرده و در مقابل آن، برای خود عذاب فراهم آورده است، اندوهگین و ناراحت می‌شود که چرا سرمایه عمر خویش را هدر داده و خویشتن را به آتش جهنم گرفتار کرده است.

آنهاست. پاسداشت ایام ولادت معصومان علیهم‌السلام و شادمانی در این مناسبت‌ها پیوند قلبی و محبت ما را به ایشان بیشتر می‌کند و این پیوند قلبی ما را وامی‌دارد که سیره و روش و منش آنها را بیشتر بشناسیم و در حد امکان در زندگی خود به آنها تأسی کنیم. البته باید در شادمانی و اندوه با رعایت اعتدال، از افراط خودداری کنیم.

شادی و اندوه انسان، حتی برای کارهای معنوی و اخروی باید در حدی باشد که ذهن و فکر انسان را کاملاً سرگرم نکند و او را از دیگر وظایفش باز ندارد. اگر انسان در اندوه و حزن برای آخرت افراط کند و چنان حزن بر او چیره شود که افسرده گردد، دیگر نمی‌تواند به کارهایش بپردازد و حتی نشاطی برای مطالعه و خواندن قرآن نیز نخواهد داشت، و غم و اندوه او را از خدمات اجتماعی بازمی‌دارد. پس افراط در غم و شادی، حتی برای آخرت نیز نکوهیده است.

امیرمؤمنان علیه‌السلام در ادامه خطبه، پنج ویژگی دیگر پرهیزگاران و شیعیان واقعی را برمی‌شمارد و می‌فرماید: «وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ وَأَجْسَادُهُمْ نَجِيفَةٌ وَحَوَائِجُهُمْ خَفِيفَةٌ وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ وَمَعُونَتُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةٌ»؛ و مردم از آزارشان در امان و تن‌هایشان لاغر و درخواست‌هایشان اندک و نفس‌هایشان عقیف و دامنشان پاک است و کمک و یاری آنها به اسلام بزرگ و فراوان است.

در امان بودن مردم از آزار شیعیان واقعی

منظور از «شر» در سخن حضرت، شر شخصی و آزار به خویشتن نیست، بلکه شری است که دامن دیگران را می‌گیرد. حضرت می‌فرماید که مردم از آزار شیعیان واقعی در امان‌اند. انسان سالم که انحراف و کژی نداشته باشد، به دیگران آزار نمی‌رساند. برای اینکه ما توفیق یابیم این صفت شیعیان واقعی را در خود فراهم آوریم تا مردم

نمی‌گذارد که اندوه و ناراحتی به دلش راه یابد. بدون واهمه از فرجام رفتار و بدون ناراحتی از تضییع عمر، ساعاتی از عمرش را برای دیدن فیلم‌ها و سریال‌هایی می‌گذراند که هیچ سود دنیوی و اخروی ندارند و اگر دیدن آنها حرام نباشد، قطعاً شبهه حرمت دارد. آن انسان بی‌مسئولیت، هنگام جوانی، با این بهانه که باید جوانی کرد و خوش بود، بدون توجه به آخرت، خوش‌گذرانی می‌کند و به شرکت در نماز جماعت و انجام نماز اول وقت اهمیتی نمی‌دهد. نمازش را آخر وقت می‌خواند و گاه اگر نمازش قضا شد، ناراحت و نگران نیست.

حکمت حزن، در آثار مثبت آن است. برای نمونه، اندوه و حزن ما در عزاداری سیدالشهداء علیه‌السلام به سبب جنایات و ستم‌هایی است که در حق آن امام عزیز و یارانش انجام دادند؛ به دلیل محروم ماندن از وجود پربرکتی است که مردم را به راه حق و خدا هدایت می‌کرد. این اندوه دشمنی ما را با کسانی که آن امام را کشتند افزایش می‌دهد تا در برابر ستم سر تسلیم فرود نیاوریم؛ از ستمکاران پیروی نکنیم؛ خودمان نیز به کسی ستم نکنیم و بیشتر به اولیای خدا شباهت یابیم. اما اگر به عزاداری سیدالشهداء علیه‌السلام اهمیت ندادیم و از ستم‌هایی که به آن حضرت شد، اندوهگین نشدیم، رخدادهای عاشر را پیشامدی عادی مانند دیگر رخدادها می‌دانیم که در تاریخ بشر رخ داده و طی آن گروهی کشته شده‌اند. در نتیجه، از برکات عزاداری امام حسین علیه‌السلام محروم می‌شویم و روحیه ظلم‌ستیزی در ما تقویت نمی‌شود.

همچنین حکمت شادی برای امور معنوی و اخروی در این است که انسان بیشتر به آنها اهمیت بدهد. حکمت شادمانی در اعیاد و پاسداشت تولد پیشوایان دین، حفظ ارزش‌های الهی و زنده نگه داشتن یاد دوستان خدا و کوشش برای حرکت در مسیر ایشان و شباهت یافتن به

بدین معناست که همه انسان‌ها ستمکارند؛ یا آنکه «الف و لام» جنس است؛ یعنی جنس انسان ستمکار است. احتمال دیگر این است که «الف و لام» بر ماهیت مهمله دلالت می‌کند و آیه گویای این است که میان انسان‌ها چنین صفتی وجود دارد؛ نه آنکه همه انسان‌ها ستم‌پیشه‌اند، تا - العیاذ باللّه - برخی نپندارند آیه پیامبران و معصومان را نیز دربر می‌گیرد. به هر حال، آیه نورانی، هم از نظر تفسیری و هم روان‌شناسی جای بحث و بررسی دارد.

چگونگی شکل‌گیری روح ستمگری در انسان

پرسش مهمی که باید بدان پاسخ داد این است که چگونه روح ستمگری و تجاوز به حقوق دیگران در انسان پدید می‌آید و رشد می‌کند؟ پاسخ این است که آنچه در آغاز آفرینش در انسان به فعلیت می‌رسد، غرایز حیوانی است و تا حدود پنج سال، غرایز حیوانی محور فعالیت‌ها و رفتار کودک است. از هنگام تولد، این غرایز حیوانی است که کودک را به خوردن و آشامیدن و تأمین دیگر نیازهای حیوانی وامی‌دارد. کم‌کم خوی بازیگری نیز در کودک پدید می‌آید و این غریزه که در حیوانات، از جمله گربه و میمون وجود دارد، کودک را به بازیگوشی وامی‌دارد. این غرایز، ویژگی‌هایی حیوانی‌اند و خصلت انسانی به‌شمار نمی‌آیند. اما وقتی کودک به حدود پنج‌سالگی می‌رسد، نیروی عقل و تعقل در وی پدید می‌آید و کم‌کم قدرت تحلیل ذهنی و تفکر عقلانی در او رشد می‌کند. سرانجام وی به سن بلوغ می‌رسد و قدرت تحلیل و تعقلش به اندازه لازم رشد می‌کند. با وجود این، نیروی عقلانی، وی می‌تواند غرایز و رفتارهای خود را کنترل کند و با استدلال و تجزیه و تحلیل عقلی به غرایز و خواسته‌هایش جهت دهد. از این‌رو، در این سن شرع نیز او را مکلف می‌سازد

از شرم‌ان در امان باشند، باید به تحلیل این مسئله پردازیم که آفت آزار رساندن به دیگران چگونه در انسان پدید می‌آید و چرا برخی، دیگران را آزار می‌دهند و آرامش و آسایش را از آنان سلب می‌کنند؟

وقتی کسی به حق خود راضی نباشد و برای خواسته‌هایش حد و مرزی نشناسد، به حقوق و حریم دیگران تجاوز می‌کند، در نتیجه به آنها آزار می‌رساند. همسایه‌ای که به همسایه‌اش آزار می‌رساند، با ایجاد سروصدا در خانه‌اش برای همسایه مزاحمت فراهم می‌آورد، بچه‌هایش مزاحم همسایه می‌شوند و خاکروبه خانه‌اش را مقابل خانه همسایه‌اش می‌گذارد، حد و مرزی برای خود قایل نیست و به حق خویش راضی نمی‌شود. او آنچه را به سود خود می‌بیند انجام می‌دهد؛ گرچه در پی آن همسایه‌اش زیان می‌بیند. در درون خانواده نیز وقتی یکی از اعضا به حق خود راضی نباشد، به حق دیگر اعضای خانواده تجاوز می‌کند. تعدی و تجاوز به حقوق دیگران، از مصادیق ظلم به‌شمار می‌آید. در قرآن نیز یکی از صفات‌های عام انسان‌ها ستمکار بودن ایشان و ستم رساندنشان به دیگران معرفی شده است. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ (ابراهیم: ۳۴)؛ بی‌شک انسان ستم‌پیشه ناسپاس است. درباره مفهوم این آیه نورانی، مفسران و علما دیدگاه‌هایی گوناگون دارند. برخی گفته‌اند که از این آیه برداشت می‌شود که انسان به‌طور فطری ستمکار است و به ستم و آزار رساندن به دیگران تمایل دارد. اگر به حال خود نیز رها شود، به دیگران ستم می‌کند. برخی نیز گفته‌اند که انسان به‌طور فطری خواهان خیر است و نمی‌خواهد به دیگران آزار برساند. ستمگری امری عرضی و مخالف فطرت انسان است. درباره «الف و لام» در «الانسان» نیز این بحث وجود دارد که برای استغراق است. در این صورت، آیه

غریزه مهم نیست که غذا چگونه و از چه راهی فراهم شود. زمانی این غریزه از فعالیت بازمی‌ایستد که انسان به غذا میل نداشته باشد. همچنین وقتی غریزه جنسی در انسان برانگیخته می‌شود و انسان احساس نیاز جنسی می‌کند، در پی پاسخ به آن غریزه برمی‌آید؛ مگر آنکه نیروی خارجی مانع شود. غرایز دیگر نیز حد و مرز ندارند و تا وقتی توان بدنی و شرایط جسمانی فراهم است، فعال‌اند. اما از هنگامی که با پیدایش و رشد عقل، بُعد انسانیت در آدمی شکل گرفت و وی از مرز حیوانیت گذشت و نیروی عقل به کنترل و تعدیل غرایز پرداخت، تکالیفی به انسان ارائه می‌گردد و آمادگی کافی برای برخورداری از تربیت‌های عقلانی که پیامبران در اختیار انسان‌ها قرار داده‌اند، در او فراهم می‌شود.

رسالت پیامبران این است که با کنار نهادن حجاب‌ها و پرده‌های غرایز و هوس‌ها، عقول انسان‌ها را برانگیزانند، تا آنها با چراغ عقل، راه هدایت و فطرت را بیابند و در مسیر کمال و درستی گام بردارند: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ يَسْتَأْذِنُهُمْ فِطْرَتَهُ وَيَذَكِّرُهُمْ مَنْسِي نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمُ بِالتَّبْلِيغِ وَيُبَيِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹، خ ۱)؛ و خداوند پیامبران خود را به سوی مردم فرستاد و با زمان‌بندی مناسب، رسولان خود را پی‌درپی به سوی آنان فرستاد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنها مطالبه کنند و نعمت‌های فراموش‌شده او را به یادشان آرند و با ابلاغ پیام حق و احکام الهی حجت را بر آنها تمام کنند و راه هرگونه عذری را سد کنند و گنجینه‌های خرد و عقل را از اسارت [غرایز و خرافات و اوهام] آزاد سازند.

شاید ستم‌پیشه نامیده شدن انسان در قرآن، به لحاظ آفرینش اولیه او و طبیعت حیوانی و حد و مرز نداشتن غرایز است که اگر مهار نشوند، انسان را به تجاوز به

که غرایز و خواسته‌هایش را کنترل کند و رفتار خود را در چارچوب قوانین و مقررات شرعی و عقلی سامان دهد. البته پیش از آنکه کودک به رشد عقلانی برسد، می‌تواند با تربیت درست، تأدیب، تلقین و تقلید به برخی بایسته‌های رفتاری و کنترل غرایز دست یابد. به ویژه در کودکی، تقلید نقشی مهم در تربیت کودک دارد. پس می‌توان به وسیله تنبیه و تشویق و تقلید، کودک را به انجام کارهای خوب واداشت. البته تأدیب و تربیت کودک در سنین آغازین زندگی باید با مدارا و رعایت استعدادها و قابلیت‌های او و به تدریج انجام شود. معنای تربیت کودک این نیست که ما از کودکی سه ساله انتظار داشته باشیم مانند انسانی بالغ به تکالیف و مسئولیت‌های خود عمل کند، بلکه باید آرام‌آرام کودک را با رفتار درست آشنا کرد. می‌توان با تلقین و تقلید و دیگر شیوه‌های تربیتی به او فهماند که باید مقررات و قوانین خانوادگی را رعایت کند و زمینه آشنایی او را با قوانین حاکم بر محیط و اجتماع و رعایت آنها فراهم آورد. اما از هنگامی که نوجوان به سن بلوغ و تکلیف می‌رسد و نیروی عقل در او رشد کرده، بالغ می‌شود، مربی نباید فقط از راه تقلید و تنبیه و تشویق به اصلاح رفتار نوجوان و آشنا کردن او به قوانین و آداب بپردازد، بلکه باید نیروی تعقل او را برانگیزاند و فکرش را تقویت کند تا خود رفتار درست را از رفتار نادرست بازشناسد.

روشن شد که با شکل‌گیری نیروی عقل در انسان و رشد آن، وی می‌تواند با تجزیه و تحلیل و تفکر به کنترل و تعدیل غرایز بپردازد و از طغیان آنها پیشگیری کند. اما غرایز حیوانی که از بدو تولد و کم‌کم در انسان شکوفا می‌شوند حد و مرز ندارند و نمی‌توانند خود را کنترل کنند. وقتی انسان احساس گرسنگی کرد، بر آن می‌شود که غذایی بخورد تا گرسنگی‌اش برطرف گردد و برای آن

حقوق و منافع دیگران وامی دارند. در آیه‌های دیگر، خداوند به پاره‌ای از ویژگی‌های حیوانی و غریزی انسان اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾ (معارج: ۱۹-۲۱)؛ همانا آدمی ناشکیبا [یا حریص] آفریده شده، چون بدی [و رنجی] بدو رسد بی‌تاب است، و چون نعمتی [و رفاهی] بدو رسد، بازدارنده است و بخل می‌ورزد. بنا بر این آیه‌های نورانی، ناشکیبایی و حرص، زاییده طبیعت حیوانی انسان است که وی را وامی دارد در جهت ارضای غرایز و خواسته‌های حیوانی خود به حقوق و منافع دیگران تجاوز کند و تنها به منافع خویش بیندیشد. سرانجام نیز وقتی موانع بیرونی، او را از رسیدن به اغراض و منافعش بازمی‌دارند، بی‌تابی می‌کند. اما وقتی این انسان با هدایت عقل و تربیت پیامبران از مرز حیوانیت گذشت و ویژگی‌های نیکوی انسانی خویش را بازیافت، غرایزش را کنترل و تعدیل می‌کند و رفتار خود را بر میزان عقل و وحی سامان می‌دهد و مصداق کسانی می‌شود که خداوند در ادامه آیات پیشین از سوره «معارج» درباره آنها می‌فرماید: ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ وَالَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ﴾ (معارج: ۲۲-۲۷)؛ مگر نمازگزاران؛ آنان که بر نماز خویش پیوسته و پاینده‌اند، و آنان که در اموالشان حقی است معلوم [مانند زکات و صدقات] برای نیازمند خواهند و بینوای در مانده، و آنان که روز پاداش را باور دارند، و آنان که از عذاب پروردگار خود ترسان‌اند.

کدام انسان در جهت تأمین خواسته‌های غرایزش در پی جلب منفعت‌های مادی خویش است. حال، اگر آنچه غرایز درخواست کنند در اختیار دیگران قرار داشت، شخص به اقتضای خوی حیوانی خود، پا را از حقیقت فراتر می‌نهد و به حقوق دیگران تجاوز می‌کند؛ یعنی با نیرنگ و حتی زور می‌کوشد آنچه را در اختیار دیگران است تصاحب کند و این‌گونه به خواسته‌اش برسد. به این ترتیب، روح استخدام، استثمار و بهره‌کشی از دیگران در انسان شکل می‌گیرد. پس تجاوز به حقوق دیگران لازمه مرزناشناسی غرایز است. وقتی غرایز در پی برآوردن خواسته‌های خویش است، اگر آنچه به وسیله آن خواسته‌ها فراهم می‌شود در اختیار دیگران باشد، آن غرایز انسان را وامی‌دارد که به حقوق دیگران تجاوز کند و به بهره‌کشی از ایشان بپردازد. اگر انسان بر طبع حیوانی و غریزی باقی بماند و عقلش تقویت نشود، حتی موقعیتی فراهم آید که غرایزش فعال‌تر شوند و عادت کند که همیشه در پی برآوردن خواهش‌ها و ارضای غرایز باشد، خواه‌ناخواه به انسان استثمارگر تبدیل می‌شود. به‌ویژه اگر متأثر از برخی مکاتب روان‌شناختی و تربیتی، مانند مکتب روان‌شناختی فروید قرار گرفته باشد که معتقد است انسان باید در برآوردن غرایزش، به‌ویژه غریزه جنسی، آزاد باشد و نباید غرایز را تعدیل و سرکوب کرد؛ زیرا سرکوب غرایز عامل بسیاری از بیماری‌های روانی و ناهنجاری‌های رفتاری است. این مکتب روان‌شناختی، به دلیل همسویی با هوس‌ها و خواهش‌های نفسانی و جنسی، به شدت در مغرب‌زمین رواج یافت و طی سالیانی در ایران نیز موجی به راه انداخت. حتی عده‌ای آن را پذیرفتند، اما به دلیل پیامدهای زیان‌باری که آموزه‌های این مکتب ویرانگر اخلاقی و روان‌شناختی در پی دارد، گروهی از مربیان و مصلحان به مقابله با آن برخاستند و از ترویج آن جلوگیری کردند.

برخی خوی تجاوزگری را که ویژگی طبیعت حیوانی و لازمه غرایز است، غریزه‌ای مستقل به‌شمار آورده‌اند. اما شاید نتوان غریزه‌ای مستقل به نام غریزه استخدام و استثمار برای انسان ثابت کرد. آنچه ثابت شده این است

نسل ستم‌پیشه؛ محصول نظام تربیتی فاسد

وقتی نظام تربیتی فراگیر محور و کودک محور باشد و اعمال تربیت آزاد کودک و بی توجهی به تکلیف و امر و نهی را توصیه کند، محصول این نظام تربیتی، به ضمیمهٔ مرزناشناسی غرایز و خوی حیوانی، نوجوانانی می‌شوند که در بدو بلوغ و سن تکلیف به مجموعه‌ای از صفات حیوانی شدید و غلیظ دچارند؛ صفاتی که تعدیل آنها بسیار دشوار است. از این رو، مانعی بر سر راه غرایزشان نبوده و به سرحد رشد رسیده‌اند و اولیای آنها نیز حق امر و نهی کردن به آنها را نداشته‌اند. آنان در برآوردن نیازهای غریزی و مادی خود کاملاً آزاد بوده‌اند و اطرافیان موقعیتی را که آزادی‌های آنان را محدود سازد، ایجاد نکرده‌اند. در نتیجه، آنان فارغ از وجود تکلیف قانونی و شرعی از آزادی‌های خود نادرست استفاده کرده‌اند و هرچه خواسته‌اند انجام داده‌اند. اگر زبانی نیز به دیگران رسانده‌اند، از کیفرش فرار کرده‌اند یا جریمهٔ آن را پدرانشان پرداخت کرده‌اند. سرانجام وقتی به سن بلوغ می‌رسند، چون به ولنگاری، تنبلی و خودخواهی عادت کرده‌اند، به همان روش و عادت ادامه می‌دهند و بی‌اعتنا به نصایح دیگران، به راحتی حقوق همگان را زیر پا می‌نهند. مریبان و دبیران پرورشی و تربیتی خوب می‌دانند که نوجوانان و جوانان امروز با دانش آموزان بیست سال پیش بسیار متفاوت‌اند. جوانان آن دوران تربیت‌پذیر بودند و به سخن مریبان و بزرگ ترها گوش می‌دادند و تربیتشان آسان بود، اما تربیت جوانان امروز بسیار سخت شده است. عوامل فراوانی در این امر دخالت دارند؛ از جمله رواج نظریه‌های تربیتی مکتب فروید و مکاتب لیبرال اخلاقی و تأکید آنها بر آزادی بی‌حد و حصر، موجب شده که جوانان، خودخواه، و به خواست دیگران و آداب اجتماعی بی‌اعتنا باشند. اغلب جوانان در رعایت حقوق دیگران و رعایت

ادب در برابر پدر و مادر و احترام گذاشتن به برادر و خواهر و خویشان ضعیف‌اند و عواطف خانوادگی شان اندک است. وقتی انحراف و خطایی از آنها سر می‌زند، در پاسخ به انتقاد اطرافیان می‌گویند: هر کاری که دلم بخواهد انجام می‌دهم. وقتی افراد جامعه از تربیت الهی و دینی برخوردار نباشند و هرکس به فکر خود باشد و بنابر میل و خواست خود عمل کند و روحیهٔ فردگرایی و خودخواهی در جامعه گسترش یابد، عواطف خانوادگی و رعایت ادب و احترام به پدر و مادر و خواهر و برادر از بین می‌رود. کسانی که در چنین محیط‌هایی فاسد تربیت می‌شوند، تنها به منافع خود می‌اندیشند و دیگران از آزارشان در امان نیستند. در این جامعهٔ منحط و فاسد و بی‌بهره از تربیت دینی و عقلانی، هرکس از راه رفاقت و با زبان نرم و خوش یا نیرنگ و فریب و حتی زور و تهدید، در پی استثمار دیگران و بهره‌کشی از آنها برمی‌آید.

احترام به قانون و حقوق دیگران در پرتو تربیت

دینی

کسانی که از تربیت الهی و دینی بهره‌مند شده‌اند، از همان کودکی با تقلید، تشویق و تلقین، و در نوجوانی با استفاده از نیروی عقل و تجزیه و تحلیل عقلی، قوانین و مقررات حاکم بر خانواده و جامعه را فرامی‌گیرند و درمی‌یابند که رفتار انسان حدومرزی دارد که باید رعایت شود و باید حقوق دیگران و مهم‌تر از آن حقوق خداوند را رعایت کرد. کسی که در محیط سالم و دینی تربیت می‌شود، با دیدن رفتار پدر و مادر و دیگر اطرافیان می‌آموزد که باید چه رفتاری را انجام دهد و چه رفتاری را انجام ندهد. او اگر بد و خوب و زشت و زیبای رفتار را درک نکند، با استقبال و تشویق دیگران و نیز با استقبال نکردن و تنبیه آنان درمی‌یابد که باید چگونه رفتار کند. رفته‌رفته می‌فهمد

درست و اسلامی از همان کودکی است. او در محیطی سالم رشد و نمو می‌کند که قوانین و مقررات فردی و اجتماعی به خوبی رعایت می‌شوند و با آموختن رفتار درست از اطرافیان و بهره‌مندی از هدایت عقل و شرع مقدس، در مسیر تعالی و کمال گام برمی‌دارد. رفتار او نه تنها به خودش و دیگران زیان نمی‌رساند، بلکه موجب تکامل و تقرب بیشترش به خداوند می‌شود.

پارسیایی، پاکدامنی و مسئولیت‌شناسی شیعیان واقعی

کسانی که اسیر غرایز خویش اند تا آنجا که می‌توانند آنها را ارضا می‌کنند و برای برآوردن خواسته‌های مادی‌شان سر از پا نمی‌شناسند. این گروه به شدت به لذت‌های مادی دل بسته‌اند؛ از جمله برای ارضای شهوت شکم در خوردن و آشامیدن افراط کرده، به پرخوری و شکم‌بارگی عادت می‌کنند. اما کسی که از تربیت درست دینی برخوردار است، غرایز خود را تعدیل و کنترل می‌کند و در ارضای آنها حدود شرعی و عقلی را رعایت می‌کند. او چون به لذت‌های مادی دل‌بستگی ندارد و به راحتی خواسته‌های نفسانی خویش را زیر پا می‌نهد، می‌تواند غرایزش را تعدیل و کنترل کند. او چون پای‌بند به عقل و شرع است، هر جا شرع و عقل ارضای غرایز را روانی‌دارند، با غرایزش مخالفت می‌کند و عنان اختیار را به دست آنها نمی‌سپارد. وقتی به خوردن میل داشت، آنچه را شرع حرام می‌داند نمی‌خورد و در خوردن غذای حلال نیز به حد لازم بسنده می‌کند. او در تعدیل و کنترل غرایز مانند اسب‌سواری است که دهنه اسب را در اختیار گرفته و آرام و با احتیاط آن را می‌راند و مراقب است که اسب، او را بر زمین نکوبد. در برابر، کسی که به لذایذ دنیوی دل‌بستگی دارد و در برابر غرایز بی‌تاب است و عاشقانه عنان اختیار

که مال دیگران محترم است و نباید به آن دست‌درازی کند و با حقوق خویشان و اعضای خانواده و حقوق بزرگ‌ترها آشنا می‌شود. وقتی به سن بلوغ رسید و عقلش رشد کرد، با هدایت عقل و مطالعه دستوره‌های شرع، شناختی جامع‌تر از حقوق و قوانین و مقررات پیدا می‌کند و درمی‌یابد که برخی رفتارها برای خود انسان و دیگران زیان‌بخش است و نباید آنها را انجام داد. برایش ثابت می‌شود که برای رفتار انسان حدود مرز و قواعدی وجود دارد که باید رعایت شود و انسان نباید به حقوق و حریم دیگران، از جمله حقوق خداوند تجاوز کند. در نتیجه از سوی او زیان و آزاری به دیگران نمی‌رسد. امام باقر علیه السلام در روایتی می‌فرمایند: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ» (کلینی، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۱۲)؛ مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند.

اسلام مرزهایی را برای رفتار انسان معین کرده است و مسلمانان موظفند آنها را رعایت کنند. برخی از مرزها و مقررات به زبان مربوط است که با رعایت آنها هم انسان خود زیان نمی‌بیند و هم دیگران از زیانش در امان می‌مانند. از جمله، اسلام ما را از توهین کردن به دیگران، سخن‌چینی، غیبت، عیب‌جویی و مسخره کردن دیگران بازداشته است. همچنین ما را موظف کرده است که به اموال و حقوق دیگران تجاوز نکنیم و دستمان را از آسیب رساندن به دیگران بازداشته است. بی‌شک رعایت و انجام دستوره‌های اسلام و رعایت حقوق دیگران موجب می‌شود که مسلمانان از زندگی و محیطی سالم، صمیمی و آکنده از مهر و محبت برخوردار شوند.

روشن شد که دلیل در امان بودن مردم از آزار مؤمن و شیعه واقعی و به تعبیر دیگر تجاوز نکردن او به حقوق و اموال دیگران و احترام به ایشان، برخورداری او از تربیت

می‌کنند، پاک‌دامنی و برخورداری آنها از عزت و عفت نفس است. وقتی کسی بر غریز و خواسته‌هایش کنترل داشت و از آنها در جهت مطلوب و درست بهره‌گرفت، دامن خویش را از زشتی و پستی حفظ می‌کند. همچنین از آنجاکه خرج و هزینه زندگی‌اش اندک است و در حد ضرورت، نیازهایش را برآورده می‌سازد و زیاده‌خواه نیست، به دیگران نیازی ندارد. در نتیجه، اهل تملق نیست و در برابر هرکس و ناکس تعظیم نمی‌کند. به تعبیر دیگر، دارای عزت نفس است.

ویژگی دیگر شیعیان واقعی که در خطبه «همام» نهج البلاغه نیامده، اما در روایت نوف بکالی در بحار الانوار آمده است، کمک و یاری فراوان شیعیان واقعی به اسلام و کوشش همه‌جانبه آنها برای گسترش آن مکتب حیاتی و الهی است. با آنکه هزینه شیعیان و مؤمنان پایین است و هزینه‌ای اندک را به کشور و جامعه تحمیل می‌کنند، کمک و یاری آنها به مردم و تلاششان برای گسترش و ترویج احکام نورانی اسلام فراوان است و آنان بیش از دیگران به اسلام خدمت می‌کنند.

منابع

نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، قم، امیرالمؤمنین علیه السلام.
کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۷۸ق، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

خود را به آنها سپرده، مانند سواری است که بر اسبی وحشی سوار شده و دهنه‌اش را رها کرده و هیچ کنترل و تسلطی بر مرکبش ندارد. در نتیجه، آن اسب، سوار خود را بر زمین می‌زند و به هلاکت می‌افکند.

طبیعی است وقتی انسان غریز طبیعی و حیوانی خود را کنترل کند، از جمله از پرخوری بپرهیزد و به خوردن غذای اندک عادت کند، بدنش لاغر می‌شود. مؤمنان و شیعیان واقعی تن‌پرور و بنده شکم نیستند و به غذایی ساده و اندک قانع‌اند. در نتیجه، بدنشان سالم می‌ماند و هزینه زندگی آنان نیز اندک خواهد بود. انسان‌های تن‌پرور و هوس‌باز، که همواره در پی خوردن غذاهای رنگارنگ‌اند، هم هزینه زندگی بالایی دارند، هم به چاقی مفرط و بیماری‌های ناشی از آن دچار می‌شوند و مجبورند برای درمان خود بسیار هزینه کنند. باید در نظر داشت که ویژگی نحیف و لاغر بودن مؤمنان و شیعیان واقعی در کلام امیرمؤمنان علیه السلام، ویژگی اغلب شیعیان واقعی و مؤمنان است. اما برخی از آنها گرچه غذایشان ساده و اندک است، چون از نظر ژنتیکی استعداد چاقی دارند، حتی با خوردن غذای اندک و ساده نیز چاق می‌شوند؛ چنان‌که برخی از پیامبران و امامان علیهم السلام چاق بودند. پس نباید هرکس را که چاق است به شکم‌بارگی و افراط در خوردن متهم کنیم. در برابر، برخی از افراد شکم‌باره و تن‌پرور که غذاهای فراوان و رنگارنگ مصرف می‌کنند، لاغرند. پس شیعیان واقعی غذای ساده و اندک مصرف می‌کنند و هزینه و خرج زندگی‌شان نیز اندک است. اغلب آنها بدن‌هایی لاغر دارند. البته برخی دیگر گرچه غذایشان ساده و اندک و هزینه زندگی‌شان پایین است، اما در عین حال چاق‌اند؛ چون استعداد چاقی و ویژگی ارثی آنهاست.

ویژگی دیگر شیعیان واقعی که حضرت به آن اشاره